



برای روزهای جوانی

چلو فرهنگ

مسئله این است:

شاگردان بی صدا
یا صدا های بی شاگرد

این کپی رایت لعنتی

معرفی کتاب

دنیای سوفی
اثر یوستین گرودر

چلو فرهنگ بررسی می کند:

ورزش و فرهنگ؟

مسلمان و دروغ؟

اهالی چلو فرهنگ

سرديپر: محسن سامی
تحریریه: بهنام ذاکر، محسن صدیقی، حامد آهني،
محسن سرمستی، کردمان پویش، اصغر میرزایی

به اندازه کافی بزرگنمایی کنید: **Ctrl + =**
کوچک نمایی: **Ctrl + -**

چیزی به اسم فهرست نداریم!

چقدر نوشتن سخت است! تقریباً یک ساعت و بیست دقیقه است که سعی می‌کنم یک پاراگراف درست و درمان بنویسم، نمی‌شود. پس بهتر است بدون مقدمه و هرگونه ادا و اطوار (!) مخلص کلام را بگویم.

در این چند شماره‌ای که با هم هستیم، می‌خواهیم یاد بگیریم چگونه جوانی کنیم؛ از دنیای اطرافمان لذت ببریم و در این باره گپ بزنیم. من از فیلمی که دیشب دیده‌ام می‌گویم. شما (بله خواننده عزیز، خود شما) از کتابی که این هفته تماشای کرده‌ای تعریف می‌کنی و دیگری از موسیقی‌ای که مجذوبش شده صحبت می‌کند. همین. یعنی قصد نوشتن مطالب تخصصی و فوق تخصصی (!) نداریم و البته از نزدیک شدن به بحث‌های معروف به «بحث داخل تاکسی» هم گریزان هستیم. مطالبی در حد خودمان برای لذت بردن از هنرها و زیبایی‌های اطراف.

به نام خدای قادر



■ محسن سامی



قدم اول

نوزادی که تازه متولد شده، آن قدر ضعیف و ناتوان است که قادر به انجام کوچکترین کاری نبوده و حتی همیشه به عده‌ای برای مراقبت از خود نیازمند است. حتی می‌توان گفت او نیازهای خود را به درستی نمی‌شناسد. اصلاً «دردسره‌ای شروع» در او به وضوح مشخص است. چه خوشمان بیاید و چه نیاید، این «سختی»ها و «شروع»ها با هم آمیخته‌اند. این دقیقاً شبیه به شرایط اقتصادی یک ملت بلافاصله بعد از استقلال و رهایی از یک استعمارگر است. اگر آرمان‌ها و اعتقادات آن ملت برای خودشان مهم باشد، باید (تأکید می‌کنم باید) «سختی شروع» را تحمل کنند. در غیر اینصورت ... متأسفانه «سختی شروع» معمولاً باعث «هیچ‌گاه شروع نشدن» می‌شود. ساده‌تر بگویم، همه‌ی ما بدون استثنا در ذهن‌مان ایده‌هایی داریم، اما همیشه موانع سر راه (تنبلی، روزمره‌گی، ترس و ...) موانع بزرگی بر سر شروع کردن به نظر می‌آیند.

پی‌نوشت: همه‌ی این صغری‌ها و کبری‌ها(!) را چیدم که بگویم درست است که این شماره‌ی اول سر ریز از اشکالات مبتدیانه و سوتی‌ها(!) است اما نوزاد که از روز اول «آفتاب بالانس» نمی‌زند!

■ محسن صدیقی



فرهنگ ایران زمین

اینجا خانه‌ی من است، مهد تمدن؛ یعنی آن جایی که فقط تاریخ غنی ندارد. اینجا تا دلتان بخواد فرهنگ دارد. اینجا همان جایی است که مایه‌ی افتخار بشر است. از کورش کبیر گرفته تا رستم، ملاصدرا، حافظ، شیخ‌الرئیس. کجا را می‌شناسید اینچنین آباد؟ کجا را می‌شناسید اینچنین که به بشر زندگی را یاد داده باشد؟ آری اینجا ایران است، سرزمین من. اما حالا چه؟ برآستی چه شد که رسیدیم اینجا در این کلبه‌ی ویران؟ آن زمانی که «دزدیدند» کورش را، بوعلی را و نجات دادند مردمان خود را ما کجا بودیم؟ بودنمان با نبودن فرقی هم داشت؟ چه شد که ما فرهنگمان را فراموش کردیم؟ ما به دنیا فرهنگ می‌فروختیم نه آنها به ما! چرا دنبال «غنی‌سازی فرهنگ» نرفتیم؟ روی سخن من با خودمان است؛ با جوانان با دانشجویان و با آن کسانی که پیوسته می‌گریزند از آن! چرا کاری نکردیم؟ چرا؟ اینجا خانه‌ی فرهنگ است. می‌سازیم آن را همان گونه که بوده. همان گونه که باید باشد. بدانید نسل قبلی رفته، بیایید خودمان شروع کنیم؛ شروعی تازه. شروعی که بوی آبادی دهد! چیزی را آباد کنیم که هرگز ویران نشود؛ یعنی ویران شدنی نباشد. بیایید از همین جا، از همین حالا کار کنیم روی فرهنگ.

■ بهنام ذاکر



شروع پرهیجان و سقوط با مغز

آقا دقت کردید که چه ملت جوگیری هستیم؟ اولی به دومی می‌گوید: فلانی چه شکمی زدی به هم! دومی هم نامردی نکرده و زود پاسخ می‌دهد: از تو بهترم که روزی دو پاکت سیگار می‌کشی! اولی هم هنوز حرف طرف تمام نشده پاسخ بعدی را در آستین دارد: نه که تو نمی‌کشی! خلاصه تا می‌توانند همدیگر را ضایع می‌کنند و بعد کلی بحث و جدل به این نتیجه می‌رسند که باید لاغر شده و از دخانیات دوری کنند. بعد از آن قرار می‌گذارند که از فردا سیگار را ترک کنند و یک روز در میان به استخر بروند و شب‌ها شام نخورند و رژیم غذایی‌شان را سرشار از میوه و سبزی کنند. تا اینجای کار مثل آخر فیلم‌های هندی دل‌نشین است و هر دو به زور هم که شده یه استخری می‌روند و یکی دو بار کمتر شام می‌خورند و مقابل فشار نیکوتین مقاومت می‌کنند، اما اتفاقی که معمولاً می‌افتد این است که بعد از یک هفته تمامی این فعالیت‌های بدن دوستانه(!) متوقف شده و روز از نو، روزی از نو. خیلی زودتر از حد تصور هر دو به همان سبک زندگی پیشین برمی‌گردند.

از آن روز به بعد هر وقت یاد آن روزها و آن قرارها می‌افتند به ریش خود می‌خندند که چه جوگیرهایی بودیم! برخی افراد هم شرمنده می‌شوند و با خود می‌گویند که چرا اصلاً چنین کاری را شروع کردیم، ضایع شدیم. خیلی‌ها می‌گویند که این جوگیر بازی‌ها فقط وقت تلف کردن است و آدم نباید گرفتار چنین مسائلی بشود. اینکه تنها ماحصل چنین جوگیر شدن‌هایی فقط و فقط ضایع شدن پیش خلق خداست و بس! اما دو نکته را نباید فراموش کرد. اول اینکه اگر در همان چند روز جوگیری هم انسان کار مفید و جالبی انجام دهد یک دنیا ارزش دارد، مثلاً یک هفته ترک سیگار یعنی یک هفته راحت بودن بدن از ضررهای آن، خلاصه اینکه کاجی به از هیچی. دوم اینکه به نظر تان اگر همین جوگیری‌های کوچک هم نبود، زندگی بیش از اینها کسالت‌بار نبود؟ دقت کرده‌اید که وقتی چنین فعالیت‌هایی انجام می‌دهید چقدر در روزهای بعد انرژی دارید و حتی در آینده هم که یاد اون روزها می‌افتید لبخند می‌زنید؟ اینکه با دیدن عکس‌های آن روزها

غرق لذت می‌شوید و ممکن است یک عمر با خاطرات همان چند روز با دوستانتون خوش باشید؟ کم نیستند افرادی که در همان دوران جوگیری موفق به انجام کارهای مهمی شدند و با گذشت دوره جوگیری اولیه، باز هم به قول‌هایشان پایبند ماندند و کارشان را به ثمر رساندند. حالا چه ترک سیگار باشد، چه پایین آوردن وزن و چه ساخت یک فیلم کوتاه. شاید ما هم در مورد تاسیس این مجله جوگیر شده باشیم. شاید این مجله فقط همین یک شماره بیرون بیاید. ولی ما به جای اینکه نگران باشیم که مجله‌مان پا نگیرد یا اینکه مجله خوبی نشود برای هر قسمت از آن در حال تلاش و مطالعه هستیم. با آنکه در چند شهر هستیم سعی می‌کنیم با هم در ارتباط بمانیم و کارهای مجله را به بهترین شکل ممکن انجام دهیم، چه یک شماره از این مجله بیرون بیاید، چه صد شماره. ما شروع پر هیجانی داشتیم، بی‌ترس از اینکه در آینده ممکن است با مغز به زمین بخوریم!



■ **کردمان پویش**

بی خیال شوید تا شروع کنید، شروع کنید تا بی خیال شوید

یک گوی را در نظر بگیرید که در حال پرت شدن به سمت بالاست. کاری که این گوی در حال انجام دادن آن است، بالا رفتن است. اما از یک پدیده می توان برداشت های مختلف کرد؛ به عبارت دیگر هر پدیده ای را می توان طور دیگری هم دید. ما می توانیم بگوییم که این گوی در حال «پایین نیامدن» است. چیزی که هست، این گوی بعد از رسیدن به اوج، «پایین نیامدن» را بی خیال شده و از این به بعد «پایین آمدن» را «شروع می کند». بحث من سر این نقطه است که از آن به بعد چیزی «شروع» می شود. همه ی ما با مفهوم شروع کردن و نقطه ای بودن مفهوم آن آشنا هستیم. اما بحثی که من می خواهم با این مثال به آن اشاره کنم، این است که ما همیشه فکر می کنیم قبل از نقطه ی شروع، چیزی وجود نداشته و از نقطه ی شروع است که همه چیز آغاز می شود. این باور از نظر من غلط است. اگر

شما اکنون در حال خواندن «چلو فرهنگ» هستید و چلو فرهنگ خوانی را شروع کرده اید، نخواندن چلو فرهنگ را بی خیال شده اید! اگر من می خواهم از فردا صبح درس بخوانم و درس خواندن را شروع کنم، حقیقت این است که «درس نخواندن» را بی خیال شده ام، درست مانند همان گوی که بالا رفتن را بی خیال شد. این بی خیال شدن است که همان شروع کردن نام گرفته است. مشکل کار هم همین است. همه می دانیم شروع کردن در حالت کلی سخت ترین قسمت کار است. اگر شروع کردن نقطه ای بود، می شد یک کار سخت. اما مشکل این است که با شروع کردن، بی خیال شدن هم هم زمان اتفاق می افتد و این می شود دو کار سخت!

■ **حامد آهنی**



ما ...

سرآغاز فصلی تازه برای شکفتن، برای با هم بودن، شروعی با شور جوانی و از جنس رویاهای بی پروا... نه این خیلی رسمی شد. این جا چلو فرهنگ است، یک جمع خودمانی از چند دوست که تلاش داریم دغدغه هایمان را برای شما به اشتراک بگذاریم، نه روزنامه نگار حرفه ای هستیم و نه می توانیم که بشویم. ما در این جا اهل تعارف نیستیم، با دُک و پُز هم میانه ی خوبی نداریم. فقط امیدواریم بتوانیم حداقل کمی حرف مفید و تازه برای گفتن داشته باشیم. به قول این جمله ی معروف و تکراری: مهم نیست مقصد و هدف چیست، مهم این است که در طول مسیر از آن لذت ببری. امیدواریم که در این جمع دوستانه راحت باشید و هم شما و هم خودمان از آن لذت ببریم.

برایمان بنویسید. به همین آسانی...



مسئله این است:

شاگردان بدون «صدا» یا «صدا»های بدون شاگرد!

■ محسن صدیقی

تا به حال به این نکته توجه کرده- اید که هر صدایی ارزش گوش دادن ندارد؟ یا بهتر بگوییم هر کسی استعداد خواننده شدن ندارد! اگر پاسختان منفی است، توصیه می‌کنم به خواندن این مطلب ادامه ندهید! اما اگر پاسختان مثبت است احتمالاً پیش خود می‌گویید این که دیگر پرسیدن ندارد! راستش را بخواهید حق با شماست. اما باید بگوییم که پرسیدن این سوال ناشی از وضعیت فعلی موسیقی کشور چه از نظر کیفیت و چه از نظر سلیقه مردم است. ناگفته نماند که موسیقی مورد بحث ما پاپ و تا حدی راک است که در کنار رپ طرفدارترین ژانرهای موسیقی در نزد جوانان به شمار می‌آید (البته موسیقی سنتی و محلی را نباید فراموش کنیم که طرفداران خاص خود را دارد و تا حد زیادی هم توانسته طرفدارانش را حفظ کند و کلاً حساب این دو دسته از بقیه جداست).

متأسفانه غیاب یا کمبود خواننده-های خوش صدا و همچنین ظهور خواننده‌های به اصطلاح «پرزمنی» با صداهای بعضاً گوش‌خراش و زننده

جانب صدا و سیما، استعدادیابان، آهنگ سازان، استادان و دست‌اندر کاران این ژانرها نبود که سبب این واقعه شد؟ اصلاً این بی‌توجهی چه نتایجی داشت؟ البته این اتفاق عمدی نبوده و بنا به شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم در گذشته‌ی نه چندان دور رخ داده است که

بررسی بیشتر آن در این مقاله نمی‌گنجد (اگر هم می‌گنجید باز هم نمی‌نوشتیم!). یکی از نتایج مهم این بی‌توجهی پایین آمدن کیفیت

موسیقی و صدا در این زمان است. در واقع خواننده‌هایی که از آن زمان به بعد ظهور کردند هیچ کدام نتوانستند نظر جوانان را جلب کنند و بیشتر جوانان هنوز به آهنگ‌های قدیمی یا آهنگ‌های جدید از خواننده‌های قدیمی که دیگر در ایران نبودند گوش می‌دادند. اگر هم خواننده‌ای نظر جوانان را جلب می‌کرد بعد از محبوب شدن مجبور به فرار می‌شد. نکته‌ای که در اینجا قابل بیان است این است که تمامی مواردی که ذکر شد هیچ کدام به نفع موسیقی نبود اما طرفداران این سبک‌ها کم نشدند که هیچ، زیادتر هم شدند.

اما چه چیزی باعث عدم ظهور خواننده‌ی خوب شد؟ آیا بی‌توجهی به کیفیت این ژانرهای موسیقی از

محبوب‌ترین‌ها هم می‌توان نشانه رفت.

اما چه باید کرد؟ کشورهای دیگر که «صدا»هایشان حفظ شده یعنی هنر خوانندگانشان به نسل‌های بعد منتقل شده چه کرده‌اند؟ کشورهای غربی در تمامی رشته‌های هنری استعدادیابی می‌کنند، هنرجو پرورش می‌دهند. مثلاً آنها مسابقه‌ای دارند که معروف است به «هرگونه استعدادی که دارید به اینجا بیایید»، سپس روی استعدادهای کشف شده سرمایه‌گذاری می‌کنند. برای مثال در زمینه مسابقه‌های خوانندگی،

خوشبختانه امروزه سطح فکری مردم ایران بالاتر رفته است و به نیاز جوانان به موسیقی بیشتر واقف شده‌اند. بهتر بگوییم در واقع بعد از آنکه کشتی موسیقی به گل نشست، تازه دوزاریمان افتاد که ای دل غافل! چی بودیم و چی شد! آن نسل طلایی خوانندگانمان کجا و این‌ها کجا! طفلک جوانان ما هم گناهی ندارند که! آنقدر آهنگ‌های بد به خوردشان رفته که اگر بگوییم چاوشی و امثالهم صدایشان به درد خوانندگی نمی‌خورد به تریج عبای ایشان برمی‌خورد! بگذریم. خلاصه اینکه عمق فاجعه آنقدر زیاد است که پیکان انتقاد را به سمت

شبکه‌های فارسی‌زبان غیر مجاز فعال شده‌اند و زیر نظر خواننده‌های لس‌آنجلسی استعدادیابی می‌کنند. این اصلاً مطلوب ما نیست چون می‌تواند سبب آسیب‌های زیادی شود و استعدادها به سمت لس‌آنجلسی شدن سوق داده شوند. در نهایت راهکار پیشنهادی این است که صدا و سیما و یا شبکه‌های داخلی مثل «ایران‌یان» و «بیست» مسابقه‌های استعدادیابی در داخل کشور زیر نظر بهترین خواننده‌های ایرانی ترتیب دهند. در این صورت هم کیفیت موسیقی داخلی بهتر می‌شود و هم «فرار صداها» کمتر.



یوستین گردر
Jostein Gaarder

متولد: ۱۹۵۲ - اسلو، نروژ

از یوستین گردر بدانید:

یوستین گردر نویسنده رمان، داستان کوتاه و کتاب کودکان است. مهمترین اثر او کتاب دنیای سوفی است که در سال ۱۹۹۱ انتشار یافت. اثر شاخص دیگر وی راز فال ورق است که یک سال پیش از دنیای سوفی نوشته شد.

وی «جایزه سوفی» را به همراه همسرش در سال ۱۹۹۷ بنیان نهاد که یک جایزه زیست محیطی بین المللی به مبلغ صد هزار دلار است. نام این جایزه از کتاب دنیای سوفی گرفته شده است.

می‌کند و صورتش را که سیاه شد بیرون می‌آورد.

حالا نوبت مامان است. صحبت کودک را که می‌شنود تند سرش را می‌گرداند. می‌بیند پدر خونسرد بالای میز صبحانه در هوا شناور است. فکر می‌کند چه واکنشی نشان می‌دهد؟ از وحشت فریاد می‌کشد و شیشه‌ی مربا از دستش می‌افتد. چه بسا وقتی پدر به زمین برگشت ناچار شود زن را به دوا دکتر برساند. چرا عکس‌العمل مادر و کودک چنین با هم تفاوت دارد؟

اینها همه مربوط به عادت است. جهان و هر آنچه در آن است برای کودک تازگی دارد، او را به شگفت می‌اندازد. بزرگترها اینطور نیستند. بیشتر جهان را چیزی عادی می‌شمارند. اینجاست که فیلسوف با دیگران بسیار فرق دارند. فیلسوف هیچ‌گاه به طور کامل به این جهان خو نمی‌گیرد. جهان در نظر او همواره کمی نامعقول، گیج‌کننده و حتی اسرارآمیز است. بدین صورت، فیلسوفان و کودکان وجه مشترک مهمی دارند. می‌شود گفت فیلسوف، همچون کودک، سراسر عمر حساس باقی می‌ماند.

چند خط از این کتاب

تنها چیزی که نیاز داریم تا فیلسوف خوبی بشویم قوه‌ی شگفتی است. کودکان این قوه را دارند و این تعجب‌آور نیست. پس از گذشت چند ماه در زهدان، پا به هستی کاملاً تازه‌ای می‌نهند. ولی هرچه بزرگتر می‌شوند قوه‌ی شگفتی خود را از دست می‌دهند. می‌دانی چرا؟ فرض کن یک روز صبح پدر و مادر و کودک دو یا سه ساله‌ی آنها دارند در آشپزخانه ناشتایی می‌خورند. اندکی بعد مادر می‌پردازد به ظرفشویی و پدر - بله، پدر - به پرواز در می‌آید. آن بالا دور سقف می‌گردد کودک صاف نشسته او را می‌نگرد. خیال می‌کند کودک چه می‌گوید؟ شاید پدرش را نشان دهد و بگوید: «بابا رفت بالا!» کودک البته به حیرت افتاده، ولی طفلک همیشه دچار حیرت است. پدرش مدام کارهای عجیب غریب می‌کند و این پرش کوچک بر فراز میز صبحانه نیز لابد یکی از آنهاست. پدر هر روز با ماشین مضحکی صورت خود را می‌تراشد یا اینکه سرش را زیر کاپوت اتومبیل

نوشته شد. یوستین گردر که متولد ۱۹۵۲ میلادی در کشور نروژ است سال‌ها فلسفه تدریس می‌نمود. گفته می‌شود که پیوسته به دنبال متن فلسفی جامع و ساده‌ای بود که شاگردانش بتوانند از آن استفاده نمایند. اما متن مناسبی نیافت و به همین دلیل دنیای سوفی را نوشت. کتاب به بیش از ۳۰ زبان ترجمه شد و هنوز هم میلیون‌ها نسخه از آن در سراسر جهان به فروش می‌رسد.

یوستین گردر در کتاب دنیای سوفی به نقل از گوته می‌گوید: «کسی که از سه هزار سال بهره نگیرد تنگدست به سر می‌برد». چه خوب خواهد بود که ما هم از تاریخ غنی فلسفی بشریت بهره بگیریم و دید آگاهانه‌تری نسبت به دنیا و مسائل فلسفی داشته باشیم.

و به شکلی غیر منتظره از طریق یک معلم فلسفه با سوالات فلسفی مهمی مواجه می‌شود و از آن به بعد آموزش فلسفه و تاریخ فلسفه برای او آغاز می‌گردد، از اولین فیلسوفان شناخته شده تاریخ همانند تالس، سقراط، افلاطون و ارسطو گرفته، تا فیلسوفان قرن نوزدهم

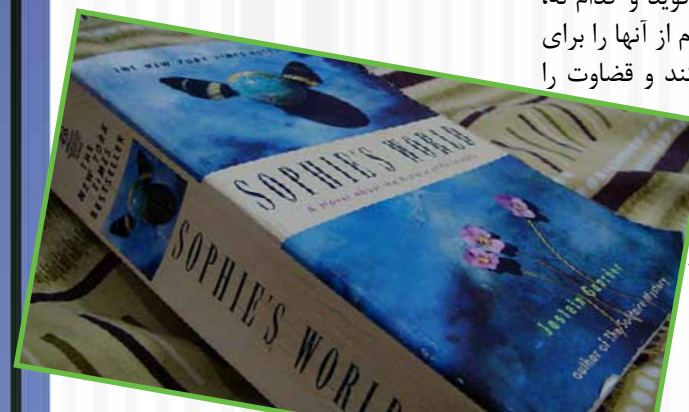
را می‌شنویم ولی معمولاً نمی‌دانیم که دقیقاً نظریات آنها چیست. البته کتاب دنیای سوفی محدود به نظریات این فیلسوفان نیست، بلکه محیط و زمانه‌ای که هر یک از آنها در آن به دنیا آمدند و تأثیری که از فیلسوفان پیشین گرفتند را نیز بررسی می‌نماید. نکته زیبا در مورد این کتاب این است که نویسنده تلاش نکرده که نشان دهد کدام فیلسوف درست می‌گوید و کدام نه، بلکه نظریات هر کدام از آنها را برای خواننده روایت می‌کند و قضاوت را به عهده او می‌گذارد. کتاب دنیای سوفی در سال ۱۹۹۱ توسط «یوستین گردر»

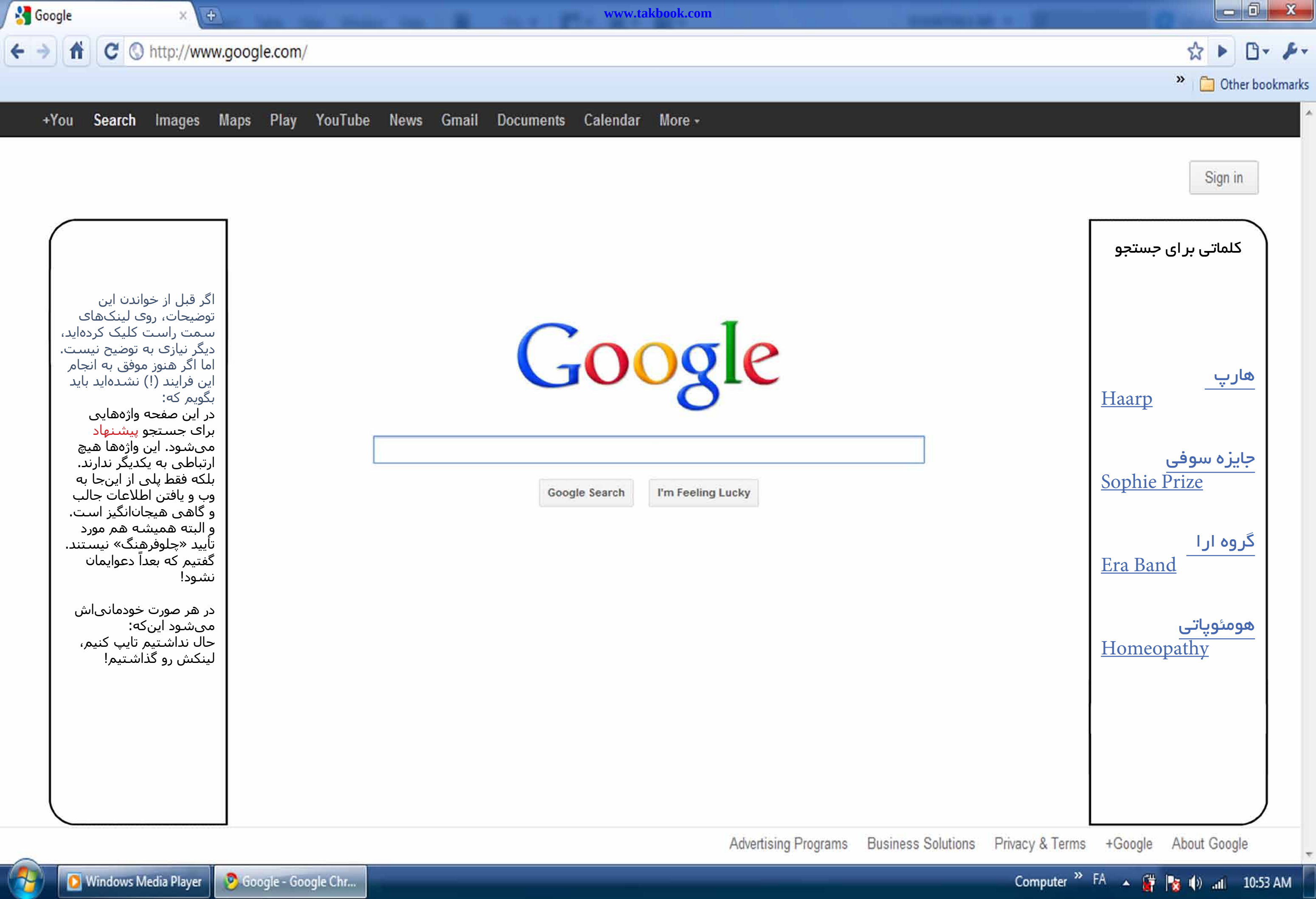
آشنایی با کتاب «دنیای سوفی»

■ بهنام ذاکر

آیا همیشه از خواندن کتاب‌های خشک فلسفی گریزان بوده‌اید؟ آیا به دنبال کتاب فلسفی جذابی هستید؟ همه‌ی ما سوالات فلسفی زیادی در رابطه با دنیای اطرافمان داریم، اما با وجود این چالش‌ها باز هم در مورد فلسفه مطالعه کافی نداریم. سنگین و کسل‌کننده بودن اکثر کتاب‌های فلسفی باعث می‌شود بسیاری از ما حتی یک کتاب فلسفی هم نخوانده باشیم. بدون شک مطالعه فلسفه و خصوصاً تاریخ فلسفه برای هر فرد بسیار مفید و حتی می‌توان گفت ضروری است.

یکی از مشهورترین کتاب‌های فلسفی، کتاب «دنیای سوفی» است. این کتاب خواننده را با زبانی ساده با تاریخ فلسفه آشنا می‌سازد. «سوفی» نام دختری است که در آستانه جشن تولد پانزده سالگی قرار دارد





اگر قبل از خواندن این توضیحات، روی لینک‌های سمت راست کلیک کرده‌اید، دیگر نیازی به توضیح نیست. اما اگر هنوز موفق به انجام این فرایند (!) نشده‌اید باید بگوییم که:

در این صفحه واژه‌هایی برای جستجو **پیشنهاد** می‌شود. این واژه‌ها هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارند. بلکه فقط پلی از این‌جا به وب و یافتن اطلاعات جالب و گاهی هیجان‌انگیز است. و البته همیشه هم مورد تأیید «چلوفرهنگ» نیستند. گفتیم که بعداً دعاویمان نشود!

در هر صورت خودمانی‌اش می‌شود این‌که: حال نداشتیم تایپ کنیم، لینکش رو گذاشتیم!

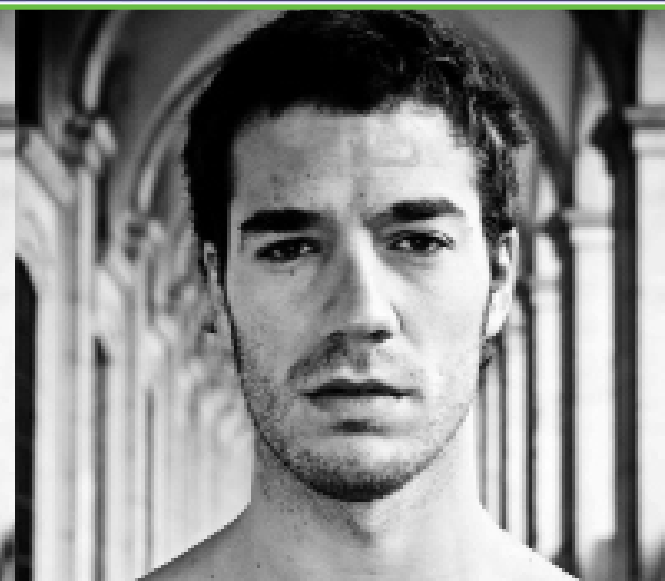
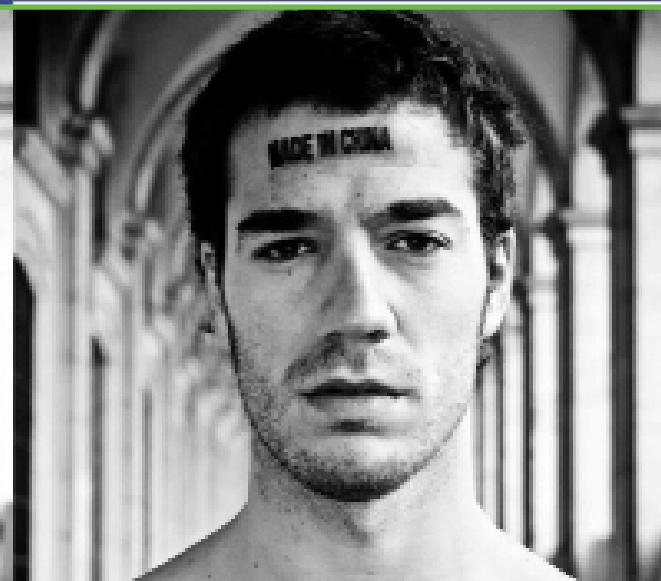
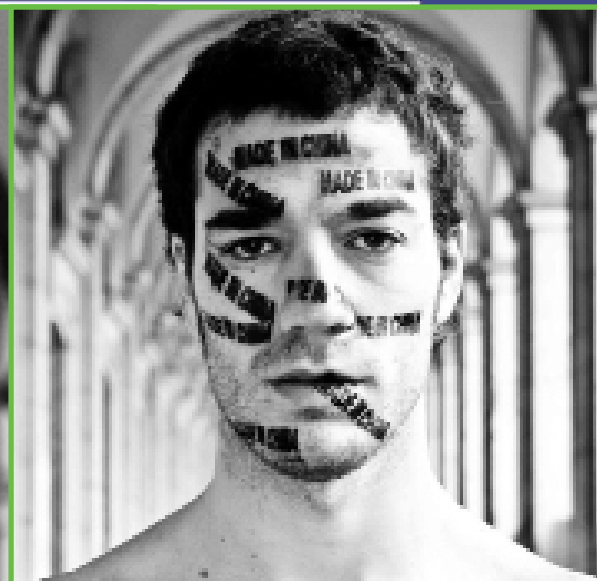
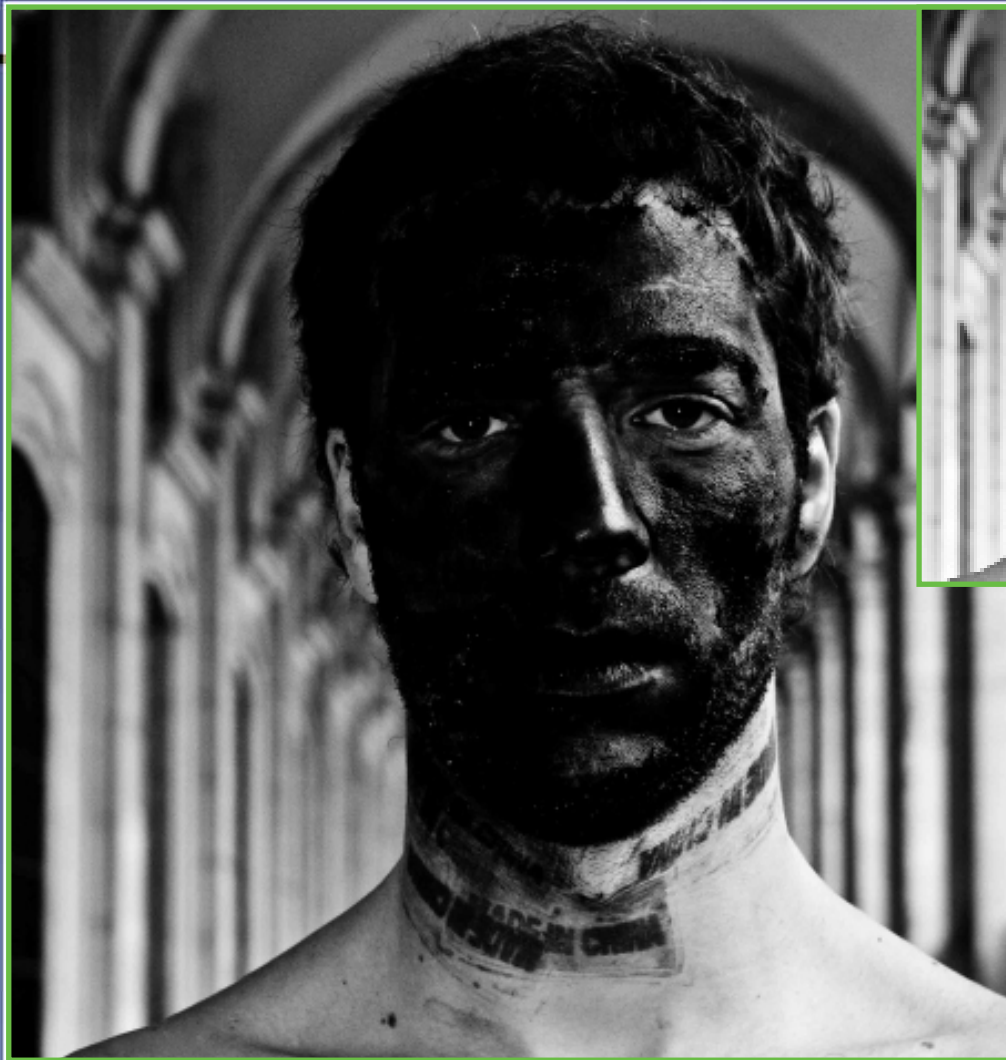
کلماتی برای جستجو

هارپ
[Haarp](#)

جایزه سوفی
[Sophie Prize](#)

گروه ارا
[Era Band](#)

هومئوپاتی
[Homeopathy](#)



ترک عادت‌های بد قسمت اول:

بیاید «ایرانی واقعی» باشیم

چین دروازه‌ای به سوی خوشبختی یا بدبختی؟

ایرانی بود که ...
-آمریکایش خیلی گرونه، همون
چینی شو بده.
-ایرانیشم بد نیست! حداقل بگیر یه
نگاهی بکن!!!
-آقا من خیلی عجله دارم همون
چینی شو بده برم...

همین جا قبل از اینکه ادامه متن
را بخوانید چند دقیقه راجع به
خریدهایی که این اواخر انجام دادید
فکر کنید...

خب حالا وقتش رسیده که
جواب‌های خود را با جواب‌های
شهروند خیالی ما مقایسه کنید.
شما هم خیالی هستید؟ یا واقعی؟
اگر خیالی بودید، همین الآن تصور
کنید که در ایران همیشه مردم
جنس ایرانی را -حداقل در
صورت نداشتن اختلاف
زیاد در قیمت و کیفیت-
به جنس خارجی ترجیح
می‌دهند؟ سعی کنید
چند مورد از مشکلاتی را
که رعایت همین یک اصل
در این جامعه‌ی ایده‌آل حل
کرده پیدا کنید...

حالا باز هم کالای خارجی می‌خرید؟
می‌خرید؟! شما یک ایرانی اصیل
و پایبند به اصول (ایرانی واقعی)
هستید.

مالا باز هم کالای
خارجی می‌فرید؟
می‌فرید؟

فدای میهنم کنم!
بعد از پایان مصاحبه این شهروند را
تعقیب کردیم. در زیر گزارش این
تعقیب آمده است:
این شهروند داخل
یک مغازه شد:
-آقا این ...
چنده؟
-آمریکایی
داره، چینی
داره، ایرانی
هم داره.
کدومشو می‌خوای؟
-خارجیش چنده؟
-آمریکایش ... تومن، چینی شم ...
تومن
فروشنده وسط گفتن قیمت جنس

■ محسن صدیقی

(برای درک بهتر منظور ما، حتماً
مواردی که در انتهای متن آورده‌ایم
را انجام دهید.)

مصاحبه‌ای خیالی با یک شهروند
خیالی که مضمونی «آشنا» دارد را
آورده‌ایم:
-شما میهن خود را دوست دارید؟
-بله البته!
-چقدر؟
-خیلی زیاد...
-حاضرید چه کارهایی برای میهن
خود انجام دهید؟
-هر کاری، من وطنم را خیلی دوست
دارم و هر کاری از دستم برآید حتماً
انجام می‌دهم؛ حتی حاضرم جانم را

بها‌ها!

■ بهنام ذاکر

همه می‌دانیم که کالاهای چینی
نه تنها معضلی برای صنعت ایران،
که مشکلی برای صنایع تمامی
کشورهای دنیا گشته‌اند. در این
مواقع خیلی راحت می‌توانیم
بنشینیم و از چینی‌ها بد بگوییم که
با تضییع حقوق کارگران و پرداخت
حقوق ناچیز به آنها و همچنین

استفاده از مواد اولیه نامرغوب،
قیمت‌های تمام شده اجناس را
کاهش می‌دهند تا بازارهای دنیا
را قبضه نمایند. می‌توانیم تمام
ضعف‌های صنعت خود را پشت
چینی‌ها پنهان کنیم. اما بیاید
رو راست باشیم. اول اینکه همه
کالاهای چینی بنجل و به درد
نخور نیستند. دوم اینکه گاه کالای
ایرانی، همان کالاهای بی‌کیفیت
چینی را هم رو سپید می‌کند! یک
بار می‌خواستیم یک یخچال ماشین
خریداری کنیم. جنس ایرانی از
جنس چینی فضای مفید کمتری
داشت، سنگین‌تر بود و قیمتش به
طور قابل ملاحظه‌ای بالاتر بود. شما
بودید آیا ایرانی‌اش را می‌خریدید؟
می‌خریدید؟!

ما زمانی می‌توانیم از مشتری توقع
داشته باشیم کالای چینی را نخرد
که کالای قابل رقابتی را به او عرضه
نماییم. البته کم نیستند کالاهایی
که به جرم ایرانی بودن به آنها
اعتماد نمی‌شود یا به خاطر اختلاف
قیمتی ناچیز خریداری نمی‌شوند.
برای خودمان بهتر است ما ایرانی‌ها
به کالاهای ایرانی توجه بیشتری
نشان دهیم. اگر اختلاف قیمت
عجیبی نداشتند و کیفیت خوبی
هم داشتند چرا نباید خریداری
شوند؟ با حمایت از کالاهای ایرانی،
مردم سرزمینمان به جای بیکار
بودن، در کارخانه‌های همین مرز و
بوم فعال و مفید باقی می‌مانند.

فرهنگ برزیلی

■ حامد آهنی

از گذشته های دور تا کنون، فرهنگ همواره جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی بشر به حساب می‌آمده است. فرهنگ در هر جامعه معانی و مفاهیم گوناگونی دارد. از این رو دسته‌بندی و رسیدن به یک تعریف جامع برای آن، کاری بسیار دشوار می‌نماید. از نظر لغوی «فرهنگ» در فرهنگ‌نامه معین مرکب از دو واژه «فر» و «هنگ» به معنای ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت و آداب و رسوم تعریف شده است و اجزای مختلفی مانند علم یا دانش، باورها، اخلاق، هنر و ورزش برای آن تعریف می‌شود. اما در این میان همواره تردیدها و بحث‌های فراوانی وجود داشته که آیا ورزش جزئی از فرهنگ به شمار می‌آید یا خیر؟

ورزش سابقه‌ای طولانی در زندگی انسان داشته و بشر از دیرباز علاقه‌ای وافر به آن نشان داده، به

گونه‌ای که همواره به دنبال ابداع و تنوع‌بخشی به آن بوده است، البته صورت‌های ابتدایی ورزش‌ها بیشتر به صورت بازی و سرگرمی و در بین خانواده‌های اشرافی نمود پیدا می‌کرده است. اما به مرور زمان به ویژه با وقوع انقلاب صنعتی در اروپا، ورزش ابعادی تازه یافت و صورت اعیانی آن ذره‌ذره رنگ

ورزش چه ربطی به کتاب دارد؟



باخت و در بین اقشار ضعیف‌تر نیز رسوخ نمود، پدیده‌ای که در مورد هنر بسیار زودتر شکل گرفته بود. به‌وجود آمدن طبقه‌ی متوسط در اروپا باعث شد جمعیت عظیمی، بخش قابل توجهی از زندگی خود را به ورزش اختصاص دهند. همین روند آن را به پدیده‌ای عمومی مبدل ساخت. از سویی دیگر بهبود وضع معیشتی مردم، باعث اقتصادی شدن آن گردید و ورزش را به ابزاری برای کسب درآمد تبدیل نمود. در اواخر قرن نوزدهم این پدیده‌ی رو به رشد، نیاز به نمایشگاهی برای عرضه به عموم یافت. از همین سو با احیای شکل باستانی المپیک و با شمایلی تازه این مهم تحقق یافت و کمک شایانی نمود تا ورزش بعد

بین‌المللی پیدا کند. اوج‌گیری المپیک و رقابت‌های جهانی که برای رشته‌های مختلف طراحی شده بود، موجب شد علاوه بر اقتصاد، بُعدهای دیگری مانند سیاست، رقابت، علم و فرهنگ به آن اضافه گردد. چالش برانگیزترین بُعد در این میان، فرهنگ است که همواره موجبات اختلاف میان جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان را فراهم می‌نماید. عده‌ای از اهل فن معتقدند، ورزش مولفه‌های لازم برای تبدیل شدن به یک مقوله‌ی فرهنگی را ندارد و همچنین فرهنگ هم نمی‌تواند جنبه‌ای از ورزش باشد. زیرا فرهنگ ارکان مختلفی دارد که در ورزش، جریان حاکمی از آنها وجود ندارد (مانند بعد اخلاقیات). این کارشناسان عقیده دارند که ورزش خود سرشار از بی‌اخلاقی است و هدف اصلی در آن فقط پیروزی و رقابت است. همچنین بازوی دیگر فرهنگ -که همان آموزش است- در ورزش قابل مشاهده و بارز نیست و ورزش نمی‌تواند الگوی مناسبی برای آموزش به جوانان برای رسیدن به کمال و زندگی متعالی باشد. می‌توان گفت دیدگاه این دسته، اندکی کوتاه‌بینانه و نخبه‌گرا است.

اعتقادی که فرهنگ را در هنر و دانش کلاسیک خلاصه می‌نماید و زندگی ایده‌آل برای هر انسانی را در این دو چارچوب تعریف می‌نماید. اما باید در نظر گرفت که فرهنگ، آدابی است برای زیستن، شیوه‌ها و قوانین نانوشته‌ای است که هر جامعه‌ای بر آن استوار می‌باشد. در عصر حاضر، ورزش معیارهای لازم برای این کار را دارد. برای بسیاری از مردم ورزش جزئی از زندگی

شده است، به عاداتی تبدیل شده است که بدون آن زندگی غیرقابل تصور است. شیوه‌ای است که به رشد جوامع کمک شایانی می‌نماید. برای مثال ورزش یوگا که آمیخته‌ای از حرکات فیزیکی و فعالیت‌های ذهنی است، سرشار از عنصرهای زیباشناختی بوده و شناسنامه‌ای برای مشرق زمین است و به نماد

فرهنگی آن مبدل شده است. همچنین چگونه می‌توان نقش ورزش را در برزیل نادیده گرفت. مردمانی که بدون ورزش برای ملت‌های دیگر شاید بی‌هویت به نظر آیند. فوتبال که در رگ‌های مردم این سرزمین در جریان است، امیدی است برای زندگی آنان، بهانه‌ای است برای اتحادشان و شیوه‌ای است برای بیان احساساتشان. مردم برزیل با ورزش (بالاخص فوتبال) زندگی می‌کنند. در زمین‌های فوتبال، کودکانشان رشد می‌کنند و زندگی اجتماعی را فرا می‌گیرند (همان‌گونه که این روند در خود ایران نیز قابل مشاهده است). همچنین بخش عظیمی از سنت‌های برزیل با ورزش درهم آمیخته است. امروزه ورزش ارکان لازم همچون آموزش، دانش، اخلاق و حتی هنر

**فوتبال
امیدی است برای
زندگی آنان، بهانه‌ای
است برای اتحادشان و
شیوه‌ای است برای بیان
احساساتشان**

را برای شناخته شدن به عنوان یک عنصر فرهنگی داراست. هرچند مانند پدیده‌های دیگر همچون هنر، خالی از ناهنجاری‌ها و بی‌اخلاقی‌ها نیست، اما نمی‌توان نقش آن را در زندگی، باورها و آداب و رسوم بشر نادیده گرفت. پدیده‌ای که نیازمند آن است که نگاه قهری مردم و حتی قسمتی از کارشناسان به آن تغییر یابد تا با توجه بیشتر، تبدیل به ابزاری شود برای رشد و تعالی و ارتقا فرهنگی انسان.

نظرات خوانندگان:

دوستان، نظرات شما راجع به این مقاله در شماره‌ی بعد در همین ستون منتشر خواهد شد. (این ستون را پهن کنید!)
(www.chfmag.ir)



اگر بتوانم کشورم و شهرم را نجات دهم دنیا را هم می‌توانم. بعد دیدم اگر نزدیکان و خویشاوندانم را نجات دهم دنیا را نجات داده‌ام و سپس رسیدم به خودم و دیدم اگر خود را از بدی و بی‌اخلاقی برهانم می‌توانم دنیا را نجات دهم.

مردم خوری زیاد شده، اعتمادها کم شده، بی‌اخلاقی و بی‌عفتی زیاد شده. و به جای آن به این توجه کنیم که رفتار ما چه تأثیر بسزایی می‌تواند در جامعه داشته باشد! به جای غرغر کردن و ناله نفرین کردن، خود درست زندگی کنیم تا دیگران نیز از ما بیاموزند(تقلید کنند).

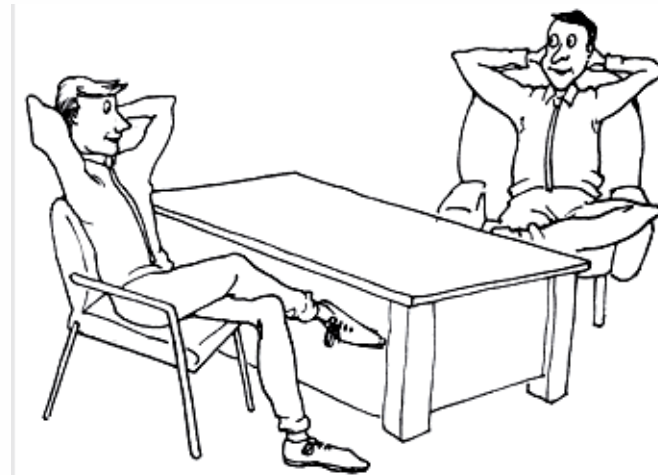
روی قبر یک کشیش آلمانی متنی نوشته شده که مفهوم آن چنین است:

من ابتدا می‌خواستم دنیا را از بی‌اخلاقی و بدی نجات دهم! دیدم

تقلید کردن همچنان ادامه دارد. این بدان معناست که دیگران به شما نگاه می‌کنند و همان کاری را انجام می‌دهند که شما انجام می‌دهید! در واقع به طور ناخودآگاه دیگران از شما و همین‌طور شما از دیگران تقلید می‌کنید. این جزء خلقت شماست و شما به طور ناخودآگاه از رفتار دیگران تقلید می‌کنید. خواه گفتارشان با عملشان یکی باشد و خواه نباشد! در واقع پیروی شما از رفتار دیگران جزو فطرت شماست. اگر شما از کسی که مخالف حرف خود رفتار می‌کند «تقلید» کنید در واقع مخالف فطرت خود رفتار کرده‌اید. شما به طور غریزی و فطری دوست دارید از گفتار کسی «تقلید» کنید که خود به آنها عمل می‌کند، و همین‌طور گفتار کسی که خود به حرف‌های خود عمل نمی‌کند به طور فطری روی شما تأثیری ندارد. این بدان معناست که «تقلید» کردن در بیشتر مواقع بدون اندیشیدن است و ما به طور فطری بدون توجه به حرف دیگران از رفتار آنها تقلید می‌کنیم.

بارها در مترو و اتوبوس شاهد بوده‌ام که وقتی جوانی صندلی خود را به پیری می‌بخشد، دیگران هم از او تقلید کرده و صندلی خود را به پیر دیگری می‌بخشند. یا مثلاً وقتی ناگهان جلوی کتاب فروشی‌ای می‌ایستم و کتاب‌ها را تماشا می‌کنم، فوراً چند نفر دیگر هم همین کار را تکرار می‌کنند؛ این در حالی است که اگر از دور همان کتاب فروشی را زیر نظر بگیرم دیگر کسی به آن توجهی نمی‌کند. همین رفتار عیناً در مسائل دیگر نیز وجود دارد. پس یادمان باشد که این رفتار ماست که عیناً در جامعه مانند امواج انعکاس پیدا می‌کند و گسترده می‌شود نه حرف ما. اگر می‌خواهیم چیزی به فرزندانمان یا هر کس دیگر یاد بدهیم بسیار مهم است که خود به آن عمل کنیم.

همچنین مانند افراد غرغرو (افرادی که زیاد غر می‌زنند!) مدام ایراد بگیریم که دزدی زیاد شده، مال



آیا «تقلید کردن» جایز است؟

■ محسن صدیقی

آیا می‌دانستید که انسان‌ها بیشتر تقلید می‌کنند تا اینکه گوش دهند؟ یعنی اگر کسی به شما بگوید که فلان کار را نکنید و خلاف گفته‌ی خود رفتار کند بدون اینکه خود متوجه باشد، احتمال اینکه شما آن کار را انجام دهید خود به خود بیشتر می‌شود! این نتیجه شاید کمی عجیب به نظر رسد ولی با توجه بیشتر به رفتار خود و دیگران متوجه درستی آن و در واقع ناخودآگاه بودن آن می‌شوید.

انسان‌ها از کودکی با تقلید کردن می‌آموزند و رشد می‌کنند. آنها راه رفتن، غذا خوردن، صحبت کردن و بسیاری از کارهای دیگر را با این روش فرا می‌گیرند. جالب است بدانید که در بزرگسالی هم آموزش از طریق

نظرات خوانندگان:

دوستان، نظرات شما راجع به این مقاله در شماره‌ی بعد در همین ستون منتشر خواهد شد. (این ستون را پهن کنید!) www.chfmag.ir

از ضمیر ناخودآگاه شخص نشات می‌گیرد و نبود منطق کاملاً در آن مشهود است.

موقعیت ۳ - پسری به علت خستگی، پس از بازگشت به خانه متوجه می‌شود کسی در خانه نیست و همانجا وسط حال می‌خوابد. مدتی بعد، خانواده به خانه برگشته و تلویزیون را روشن می‌کنند. پسر اعتراض می‌کند که چرا تلویزیون را روشن کرده‌اند. او یادش می‌رود که اشتباه از خود اوست که در حال خوابیده. از همه مهمتر این است که او با اینکه می‌داند حال خانه محل دیدن تلویزیون است، اما باز هم می‌پرسد که چرا تلویزیون را روشن کرده‌اند.

چند خریدی حالا؟
- : یک میلیون تومان
- : یک میلیون؟ چرا اینقدر زیاد؟ آدم آگه میلیون تومان داشته باشه باهاش یه رنو می‌خره میندازه زیر پاش حالشو می‌بره.
در این مثال بسیار آشنا، مشاجره ای بین دو نفر پیش نیامده. اما باز هم نفر اول یادش می‌رود که بحث سر چه بوده. او یادش می‌رود که نفر دوم، چیزی که احتیاج داشته تلفن همراه است، نه خودرو؛ صرف نظر از اینکه ایشان چقدر هزینه کرده باشند. مکالمه ای که بین این دو باید شکل بگیرد، قطعاً باید سر هزینه ای که نفر دوم کرده است باشد؛ نه اینکه با یک میلیون تومان چه کارهایی می‌شود کرد. از کسی که در ضمیر ناخودآگاهش، تحلیل با منطق نهاده‌ینه شده باشد، انتظار می‌رود که به جای اعتراض به نخریدن یک کالای دیگر، در باب هزینه ای که دوستش کرده صحبت کند. من هم مثل شما می‌دانم و متوجه هستم که این جمله ای که درمورد خریدن خودرو گفته شد، فقط یک مثال است که نفر اول می‌زند تا ارزش یک میلیون تومان را نشان دهد؛ اما بحث ما هم دقیقاً همینجاست. اینکه این جمله‌ی اشتباه، هرچند که جدی نباشد، اما



شود. این را هم مطمئنم که ایشان قطعاً دیپلم ریاضی نیستند؛ چرا که هرگز نخواهد توانست درس ریاضیات گسسته را پاس کند. احتمالاً متوجه شده‌اید که من از استدلال کند، برای همین است که هرگز نخواهد توانست در درس ریاضیات گسسته نمره بیاورد. ایشان هنوز شعور پیش بردن یک مکالمه را پیدا نکرده‌اند و این قضیه هیچ



ارتباطی به سن و تجربه ندارد. ایجاد شعور استدلال و کشف منطق در مسئله‌ی پیش روی فرد، فقط با آموزش و فرهنگ میسر است و سپردن این قضیه به کسب تجربه، قطعاً فرد را بیشتر از پیش به انحراف از مسیر خواهد کشاند. مثال‌هایی از این دست در گفتگوی روزمره بسیار زیاد هستند. برای مثال توجه شما را به یک موقعیت آشنای دیگر در قالب مثال زیر جلب می‌کنم:

موقعیت ۲ - دو دوست با هم در حال صحبت هستند. چند روز قبل، تلفن همراه نفر دوم خراب شده است
- راستی گوشیت خراب شده بود می‌خواستی دوباره گوشی بخری، خریدی؟
- آره. خوب شد گفتم. بزار نشونت بدم
- وای! عجب گوشی‌ای.

کجا به این نتایج رسیده‌ام. بحثی که اینجا مطرح است، نقد زودجوشی همسایه‌ی ۲ نیست. همسایه‌ی ۲، شخصیتی است که به گمانش اگر کسی برایش عصبانی شود و سرش داد بکشد، کم آورده است. برای همین باید او را بزنند. اما نکته‌ی قضیه اینجا نیست. نکته‌ی اصلی این است که همسایه‌ی ۲ با انگشت گذاشته شدن روی نقطه ضعفش، یادش می‌رود که مقصر اصلی خود اوست؛ و با اینکه به او گفته شد که دلیل عصبانیت همسایه‌ی ۱ چیست، باز هم پرسید که همسایه‌ی ۱ چرا عصبانی است.

وقتی کسی در یک مورد اشتباهی مرتکب می‌شود، اغلب دلیلش این است که در یک چیزی ضعف دارد. برای مثال اگر کسی در کلاس درس، در دیدن نوشته‌های پای تخته اشتباه کند، دچار ضعف بینایی است. همسایه‌ی ۲، دچار ضعف منطق است. ایشان نمی‌توانند

شعور یا

چگونه هنگام حرف زدن یادمان برود چه می‌گفتیم!

■ کردمان پویش

موقعیت ۱ - داخل کوچه دو همسایه به هم می‌رسند که ظاهراً همسایه‌ی ۱ از ناحیه‌ی سر مجروح شده‌اند همسایه‌ی ۱: سلام
همسایه‌ی ۲: سلام. بلا به دور همسایه. چرا سرتون رو بستید. چی شده؟

همسایه‌ی ۱ (با عصبانیت): داشتم رد میشدم که علمک لوله‌ی گاز شما از دیوار کنده شد خورد تو سرم. یادتونه شرکت گاز چندبار بهتون اخطار داد که این لوله خطرناکه. چند بار بهتون گفت بست‌هاش پوسیده شده

همسایه‌ی ۲: چرا عصبانی میشی ها؟ سر من داد میکشی؟ الان حالت می‌کنم

از نظر بنده، همسایه‌ی ۲ هرگز نخواهد توانست یک مسئله‌ی ریاضیات مهندسی پیشرفته را حل کند؛ و هرگز نخواهد توانست نوشته‌های فلاسفه‌ی بزرگ را بفهمد؛ و هرگز نخواهد توانست برنامه نویسی

نظرات خوانندگان:

دوستان، نظرات شما راجع به این مقاله در شماره‌ی بعد در همین ستون منتشر خواهد شد. (این ستون را پهن کنید!) www.chfmag.ir

ماشین‌ها موظف به راه دادن به او هستند، ولی بحث حق تقدم چیزی سواى راهنما زدن است! یا اینکه بعضی افراد این حق را برای خود قائل هستند که وقتی عجله دارند صف را رعایت نکنند. بهتر است با دانستن حق و حقوق خود و دیگران، بهتر و کم تنش‌تر زندگی کنیم.

درس‌های ریاضی را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند، ولی نه تنها از نظر اجتماعی انسان‌های تطبیق‌پذیر و مدبری نیستند، بلکه منطق را بیرون از این مسائل ریاضی به طور کامل فراموش می‌نمایند، چه در برخورد با اعضای خانواده، چه مردم، چه همکلاسی‌ها یا شاگردهایشان. آیا تا به حال دو پسر دبیرستانی رشته ریاضی را ندیده‌اید که سر موضوعی بی‌اهمیت تا توانسته‌اند همدیگر را کتک زده‌اند؟ در کشور ما چنین برخوردهای پرخاشگرانه و بی‌منطقی از مهندس‌ها، دکترها و دیگر افرادی که تحصیلات عالی‌ه داشته‌اند به وفور دیده شده است، دیپلم ریاضی که جای خود دارد.

تاکید می‌کنم که در جامعه ما مشکلات اساسی وجود دارند. بلکه، همسایه ۲ عکس‌العمل غیرمنطقی نشان داد. بلکه، بسیاری از ما فکر می‌کنیم معذرت‌خواهی یعنی کم‌آوردن، پذیرفتن اشتباه یعنی شکست. اما این‌که نتیجه بگیریم چنین افراد بی‌منطقی ریاضی نمی‌توانند حل کنند، به نظر نتیجه‌گیری درستی نمی‌آید و باعث می‌شود که به درستی با این مشکل برخورد نشود. بیایید با قضاوت‌های عجولانه و آوردن مثال‌های نامناسب به بی‌راهه نرویم، خصوصاً اینکه پای چنین موضوعات مهمی در میان باشد.

اما در مورد موقعیت سوم به نکته جالبی اشاره شده است، اینکه خوابیدن در پذیرایی باعث ایجاد حق اینکه کسی در آنجا سر و صدا نکند نمی‌شود. نمونه‌های مشابه را بسیار دیده‌ایم، برای مثال خیلی از افراد فکر می‌کنند که وقتی در حین رانندگی راهنما می‌زنند بقیه

ریاضیات مهندسی نیست و ایشان دیپلم ریاضی ندارند، به نظر نمی‌آید که برداشت درستی از این مسئله داشته باشیم.

بله، همسایه ۲ اشتباه کرده و این اشتباه شاید به خاطر کمبود منطق باشد، اما این چه ربطی به حل مسئله ریاضیات مهندسی و گسسته دارد؟ آیا کسانی که نمی‌توانند مسئله ریاضیات گسسته حل کنند آدم‌های

بازگردیم. حال فرض کنید که بعد ساعت‌ها سختی کشیدن، بالاخره به خانه رسیده‌ایم که به قول دوستان علمک گاز همسایه با شدت تمام به سرمان برخورد می‌کند. اینجاست که هر کدام از ما ممکن است منفجر شویم. بر فرض اگر این حادثه ناگوار را هم تحمل کنیم بالاخره روزی فرا می‌رسد که به خاطر حوادثی مشابه کاسه‌ی صبرمان لبریز شود. نکته‌ای که تلاش می‌کنم بیان کنم این است که پشت عصبانیت‌های سرکوب شده‌ای که در وجود ما



بی‌منطقی هستند و شعور اجتماعی ندارند؟ چه بسیار افرادی که در تمام عمرشان حتی یک مسئله ریاضی سنگین حل نکرده‌اند و نه تنها از شعور بالایی برخوردارند، بلکه بسیار منطقی و مدبر هستند. از طرف دیگر، چه بسیار افرادی که سال‌های سال سنگین‌ترین و پیچیده‌ترین

رخنه کرده‌اند و گاه به گاه به بیرون نشت می‌کنند، دریایی از مشکلات وجود دارد که ما را زیر فشار قرار داده است. اگر از اینکه همسایه ۲ به اعتراض منطقی همسایه ۱ به صورتی غیرمنطقی واکنش نشان می‌دهد، نتیجه بگیریم که همسایه شماره ۲ قادر به حل مسئله

شعور نتیجه‌گیری نامناسب

■ بهنام ذاکر

در مطلب قبلی به مشاجره‌ای بین دو همسایه پرداخته شد. مشاجره‌ای که شاید نمونه‌ی مشابه آن را بارها در زندگی روزمره دیده باشیم. مشاجره‌ای که به تنش‌های درون هر یک از ما اشاره دارد، این‌که در بسیاری از مواقع از نظر روحی ناآرام هستیم و به بمبی شباهت داریم که ممکن است با کوچکترین ضربه به شکل غیر قابل باوری منفجر شود.

چرا انقدر پریشانیم؟ بسیاری از ما معمولاً صبح با استرس از خواب بیدار می‌شویم، با عجله صبحانه می‌خوریم، برای رسیدن به محل کار یا دانشگاه با مرارت بسیار وارد مترو یا بی‌آر.تی می‌شویم. ساعات سختی را در دانشگاه یا محل کار می‌گذرانیم، آن هم با نگرانی و نداشتن اطمینان از آینده. این‌که من با این شغل یا این رشته به کجا خواهیم رسید؟ بعد از اتمام ساعت‌های بی پایان کار یا کلاس، دوباره با همان سیستم حمل و نقل معیوب باید به منزل



البته در انتها باید اشاره کرد، با رعایت این قانون تمامی مشکلات اشاره شده به یکباره حل نشده و جهان گلستان نخواهد شد. این قانون و به وجود آمدن فرهنگ احترام به آن، خود یک جزء از هزاران عامل برای رفع مشکلاتی مانند کجسلیقگی، کاهش کارایی و ... است. از طرفی دیگر، علاوه بر فقدان فرهنگ، عوامل بسیاری مانند نداشتن قدرت خرید کافی، نبود خدمات پس از فروش مناسب برای محصولات مورد نظر، موجب بی میلی مصرف کننده برای رعایت این قانون مهم و جهانی در کشورمان شده است.

موجب کجسلیقگی مخاطبان نیز می گردد. انبوهی از آثار که به راحتی و بدون کمترین هزینه در دسترس مردم قرار می گیرند. این روند موجب سردرگمی مخاطبان می شود، به طوری که دقت را در انتخاب مصرف کننده کاهش داده و حس زیبایی شناسی را رفته رفته نابود می کند. سلیقه جنبه ای است که هرچه چارچوب مشخص تری داشته باشد، قابل ارزیابی و ملموس تر است. حالا در این عصر دیجیتال و کم شدن هزینه تولید آثار هنری که منجر به انفجار کمیت در مقابل کیفیت شده است، مخاطبان بی سلیقه، راه را برای رشد هنرمندان بی هنر آسان تر می نمایند. عدم بررسی و تحقیق کافی نزد مخاطبان به علت دسترسی آسان، موجب هرز رفتن وقت و کاهش سطح سلیقه آنان خواهد شد.

به طور حرفه ای نمی تواند کار کند. برای هر یک از این نرم افزارها در جوامع صنعتی یک شغل تعریف شده است. حتی در بسیاری از موارد، اشخاص تنها در زمینه ای خاص از یک نرم افزار، متخصص هستند. بسیاری از دانشجویان مهندسی در ایران بدون اینکه تصویری از رشته ای کاری خود در آینده داشته باشند، اقدام به یادگیری چندین نرم افزار می نمایند. برنامه هایی که ارزش نسخه اصلی آنها گاهی میلیون ها دلار است. مهندسانی که در نهایت با انواع و اقسام نرم افزارها آشنایی دارند ولی در هیچ کدام به بلوغ و درک مهندسی کافی نرسیدند.

از سویی دیگر، مثال دیگری که می توان به آن اشاره کرد موسیقی و هنر است. عدم پیروی از این قانون، علاوه بر اینکه لطمات جبران ناپذیری بر بدنه ی جامعه هنر وارد می نماید،

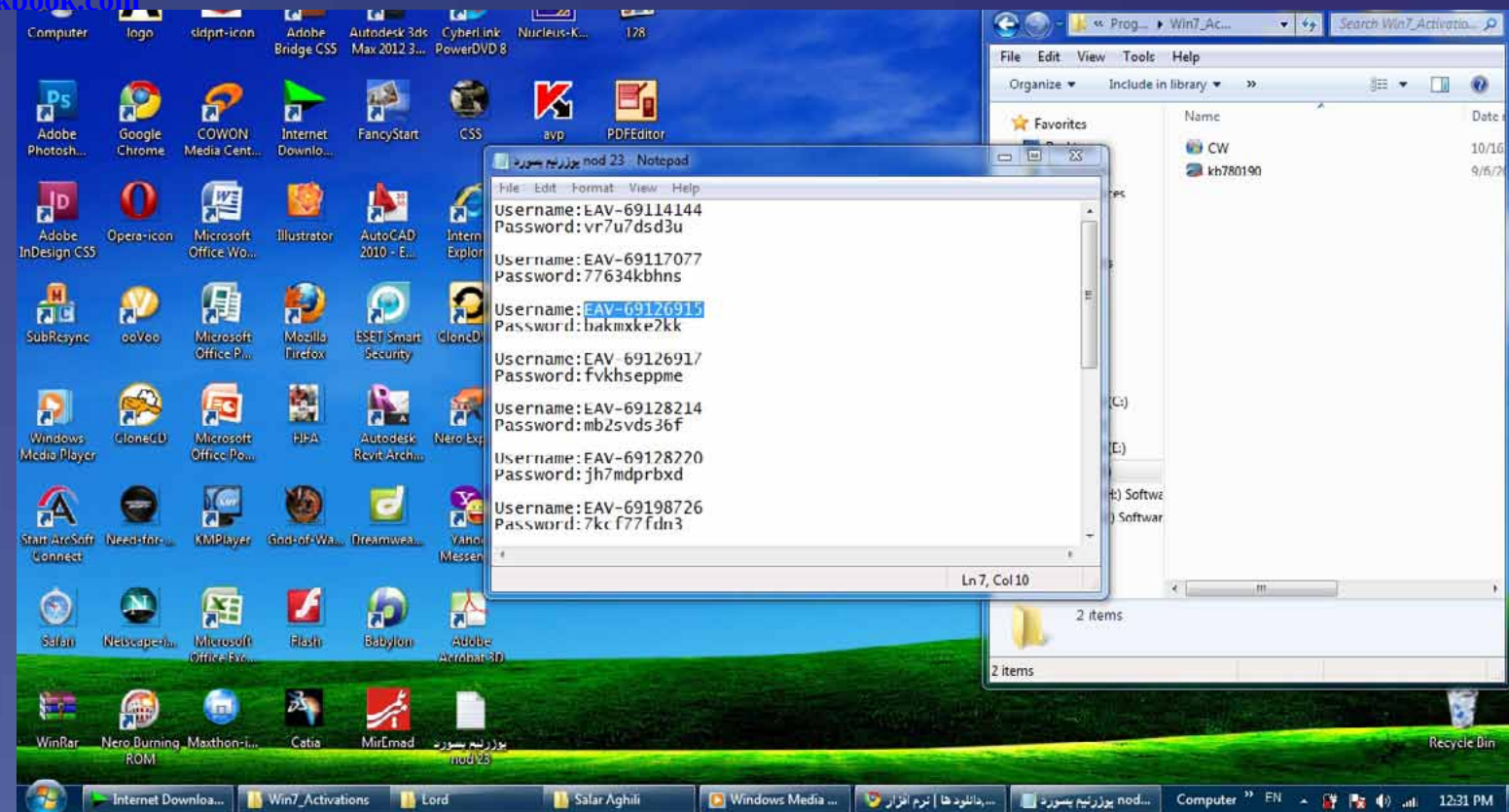
بهانه ها!

■ بهنام ذاکر

خیلی از مواقع نمی توان کپی رایت را رعایت کرد. برای مثال نمی توان نرم افزار فوتوشاپ را در ایران تهیه کرد. اول به دلیل تحریم ها، و بعد این که افراد عادی ایرانی نمی توانند

سی دی، پول تاکسی بدهید و چند ساعت هم وقت بگذارید که نهایتاً یک سی دی دو هزار تومانی تهیه کنید، یا این که در اینترنت ظرف پنج دقیقه آهنگ مورد نظر را دانلود کنید؟ بهتر است شرایط خرید (مخصوصاً خرید اینترنتی) در ایران راحت تر شود که مردم کمتر رغبت به دور زدن کپی رایت داشته باشند.

به شرکت سازنده این برنامه در آن سر دنیا پول پرداخت کنند. همچنین خیلی از مواقع دور زدن کپی رایت سخت تر از رعایت آن است! فرض کنید می خواهید یک آهنگ از خواننده مورد علاقه تان را تهیه نمایید. به نظر تان کدام راحت تر است؟ اینکه چهار کورس تاکسی و اتوبوس سوار شوید و دو برابر پول



کار نکوهیده، غیراخلاقی و به قول امروزی ها، آخی است، بسیار خوانده و شنیده ایم.

رعایت نکردن این قانون پدیده ایست جهانی، در جای جای کره ی زمین، هر روزه اتفاق می افتد، به ویژه با گسترش اینترنت و دسترسی آسان مردم به اطلاعات، نرم افزارها، تولیدات رسانه ای، نوشتاری و ... این روند روز به روز در حال گسترش است. اما در میزان پراکندگی آن، میان کشورها، اختلاف های اساسی وجود دارد. مطابق معمول، شدت آن در کشورهای جهان سوم بیشتر از کشورهای صنعتی است. هدف این مقاله، بررسی چرایی و یا ارائه راهکار قطعی برای حل این معضل نیست. زیر پا گذاشتن این قانون علاوه بر این که حقوق مولف را تضییع می کند و امید را از مبتکران و خلاقان جامعه می گیرد، دارای جنبه های پنهان دیگری نیز می باشد، که کمتر مورد توجه قرار می گیرند.

یکی از این جنبه ها، کاهش کارایی و

کپی برابر اصل؟

■ حامد آهنی

«رعایت حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ است». جمله ای آشنا که شاید در طول روز، بارها و بارها با آن مواجه شویم. جمله ای که یکی از ارکان اصلی منشور جهانی حقوق بشر در آن دیده می شود، یعنی رعایت حقوق دیگران. در باب اهمیت رعایت قانون کپی رایت و چرایی آن بسیار نوشته اند. این که عمل نکردن به این قانون خود از مصادیق بارز دزدی است و بسیار

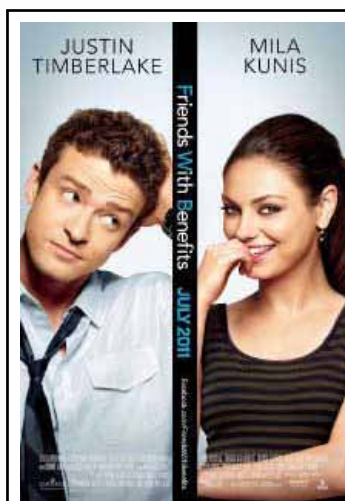
عشق واقعی!

■ محسن سرمستی

الان که این‌ها رو می‌نویسم وسط دیدن فیلم «Friends with Benefits» هستم. ماجرای فیلم مربوط می‌شه به خانم و آقای جوانی که با هم آشنا می‌شوند و بعد از مدتی با هم قرار می‌گذارند که یک رابطه دوستی داشته باشند به علاوه یک رابطه‌ی شخصی‌تر(!) بدون احساسات و توقع و غیره. در این بین یک اصطلاح جالب مطرح شد به نام «عشق واقعی». یعنی بحث بر سر اینکه اصلاً چیزی به عنوان عشق واقعی را باید به استهزا گرفت یا نه. اگر کمی به گذشته نگاه کنیم مخصوصاً در جوامع سنتی از ابتدا کلمه‌ی عشق وجود دارد ولی در هر مکان و در هر زمان و فرهنگی معنی خودش را پیدا می‌کند، مثلاً در گذشته و در فرهنگ سنتی و ادبیات خود ما که شاید متأثر از دین باشد منظور از عشق بیشتر عشق الهی است. بعد به مرور زمان پای تعاریف یا صورت‌های دیگر عشق به میان می‌آید، عشقی مادی، ولی خدایی که به همان مقصد می‌رسد. و بعد عشق مادی انسان به انسان ولی پاک و بی‌غل و غش و تا اندازه‌ای اسطوره‌ای، و بعد این عشق نیز در گذر زمان رنگ می‌بازد و تبدیل به یک عشق سطح پایین‌تر می‌شود که بر اساس آن دو نفر حاضرند در یک زندگی مشترک به هم وفادار بمانند و کم‌کم می‌رسیم به جایی که عشق تبدیل می‌شود به علاقه دو نفر به هم

که الزاماً برای همیشه و تا پای مرگ و در غم و خوشی و فقر و ثروت نیست، ولی هنوز چیزی در این حس وجود دارد که اسمش را عشق می‌گذارند. شاید منظور از عشق واقعی در این فیلم و جوامع امروزی در بهترین حالت همین دو مورد آخر باشد که بر سر آن هم بحث است که چنین عشقی وجود خارجی دارد یا اعتقاد به چنین چیزی تمسخرآمیز است. البته من چون هنوز آخر فیلم را ندیده‌ام نمی‌دانم کار به کجا می‌رسد و چه نتیجه‌ای ارائه می‌دهد و مهم هم نیست. منظورم این است که در گذر زندگی بشریت، بعضی مسائل و مفاهیم رنگ می‌بازد و بعضی باز تعریف می‌شود. مفهوم عشق یک نمونه از این مسائل است که نشان می‌دهد در زمینه‌هایی (انسانیت و اخلاقیات) بشریت چگونه رو به انحطاط است. بله اگر به گذشته نگاه کنیم خیلی چیزها معنایی عمیق‌تر و واقعی‌تر داشته که در این زمان کم‌رنگ شده یا بطور کلی مفهوم خود را از دست داده. مثلاً به مفهوم خدا توجه کنید.

که در گذشته چه معنی دارد و امروز چه؟ این مفهوم برای نسل‌های گذشته چنان واقعی و عمیق و غیرقابل انکار بود که حتی وقتی خدای متعال را به هر دلیلی در شرایط آن عصر نمی‌یافتند، خدای خود را خلق و پرستش می‌کردند، چه در طبیعت و آسمان و زمین، چه در بت‌های ساخت خود، و حالا ما به جایی رسیده‌ایم که اگر از کسی بپرسی «به خدا اعتقاد دارد یا نه؟» ممکن است مضحک به نظر برسد. یعنی متأسفانه صحبت از خدا و زندگی دیگر نزد برخی افراد پس



دوستان همراه با مزایا
Friends with Benefits

کارگردان: ویل گلاک
IMDb Rate: 6.6

گرایی، ساده لوحی و تمسخر آمیز تعبیر می‌شود. البته امروزه درحالی که بشریت در ابتدای پیشرفت مادی و علمی قرار دارد، در انتهای سقوط اخلاقی و انسانی قرار گرفته که انشاءاً با پایان ظلمت و فرا رسیدن صبح در حیات بشریت، صعود و عروج بشریت به سوی انسانیت و اصل خویش آغاز می‌شود.

راستی این را هم بگویم که این فیلم رو جدا از این بحث‌ها توصیه نمی‌کنم. اگر جالب بود به جای وسط فیلم این‌ها را آخر فیلم می‌نوشتیم!

عشق وجود خارجی دارد یا اعتقاد به چنین چیزی تمسخرآمیز است

خدا چه مهربونه، قدر ما رو می‌دونه

■ کردمان پویش

۱. از بچگی همیشه به ما گفته‌اند که «اگر خدا برای شما چیزی را انتخاب کند، مطمئن باشید بهترین را انتخاب خواهد کرد» درست مثل پدری که به جای خریدن تفنگ پلاستیکی برای یکی یک دانه‌اش، حساب بانکی برایش باز می‌کند؛ اما «یکی یک دانه» با دیدن یک تکه کاغذ به جای اسباب بازی مورد علاقه‌اش، دچار شوک آنی در ناحیه فوقانی کورتکس مغز(!) شده و شروع به استفاده از تجربیات عمر چند ساله‌اش در زمینه‌ی پرخاشگری می‌کند. اما بعدها که سنش به سن پدرش نزدیک شود، می‌فهمد که آن تکه کاغذ، نه تنها از تفنگ پلاستیکی، بلکه از آخرین مدل کنسول بازی ایکس‌باکس هم برایش مشکل‌گشا تر است. ما «یکی یک دانه»‌ها هم شاید در لحظه، نتوانیم حکمت قضیه را درک کنیم و اگر چیزی بر وفق مرادمان پیش نرفت، زمین و زمان را مورد عنایت قرار دهیم، اما

این قانون فقط و باز هم فقط یک شرط دارد: «صبر کنید، هنوز قضیه تمام نشده»

بعدها متوجه خواهیم شد که خدا کارش را بلد بوده که گفته «این نه، اون یکی... الان نه، بعداً». این قانون فقط و باز هم فقط یک شرط دارد: «صبر کنید، هنوز قضیه تمام نشده».

۲. حدود هشت سال و پنج ماه قبل، خانم «شهره آغداشلو» برای بازی در فیلم «خانه‌ای از شن و مه» نامزد دریافت جایزه‌ی اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل شد. چشم تمام ملت ایران به دهان مجری برنامه بود که با شنیدن حرف «ش» به آسمان بپرند و به بهانه‌ی گرفتن اولین جایزه‌ی اسکار تاریخ ایران، همدیگر را بعد از مدت‌ها بغل کنند. اما خانم آغداشلو هرگز از صندلی‌اش به سمت سن خیز برنداشت و تمام ایران در سکوت فرو رفت. این سکوت تا سال ۲۰۱۲ به طول انجامید تا اینکه اصغر فرهادی با جمله‌ی «سلام به مردم سرزمینم» این سکوت را شکست.

۳. بعضی چیزها اهمیتشان به «اولین بار» بودنشان است و بهترین «اولین بار» آن است که از سایر «اولین بار»‌ها، هم باشکوه‌تر و هم

با مناسبت‌تر باشد. این‌گونه است که خیلی از آدم‌ها، «اولین بار» هایشان را می‌گذارند تا در لحظه‌ای باشکوه و خاص تجربه کنند. خدا در این زمینه



متخصص است. اگر «آغداشلو» اولین اسکار ایران را می‌گرفت، دیگر اسکار اصغر فرهادی به شکوه امروز خود نمی‌رسید و جملاتی شبیه «هه! اسکار گرفتن هم خز شد دیگه!» از گوشه و کنار و از برخی جراید بسیار به گوش می‌رسید. چیزی که برای ایران حیاتی بود، اسکار گرفتن در این برهه از تاریخ ایران بود. این چیزی است که مردم ایران هشت سال و پنج ماه قبل از آن خبر نداشتند. چرا که یادشان رفته بود که «اگر خدا برای شما چیزی را انتخاب کند، مطمئن باشید بهترین را انتخاب خواهد کرد». درست مثل پدری که به جای خریدن تفنگ پلاستیکی برای یکی یک دانه‌اش، حساب بانکی برایش باز می‌کند.



نظرات خوانندگان:

دوستان، نظرات شما راجع به این مقاله در شماره‌ی بعد در همین ستون منتشر خواهد شد. (این ستون را پهن کنید!)
www.chfmag.ir



دست ندهید.

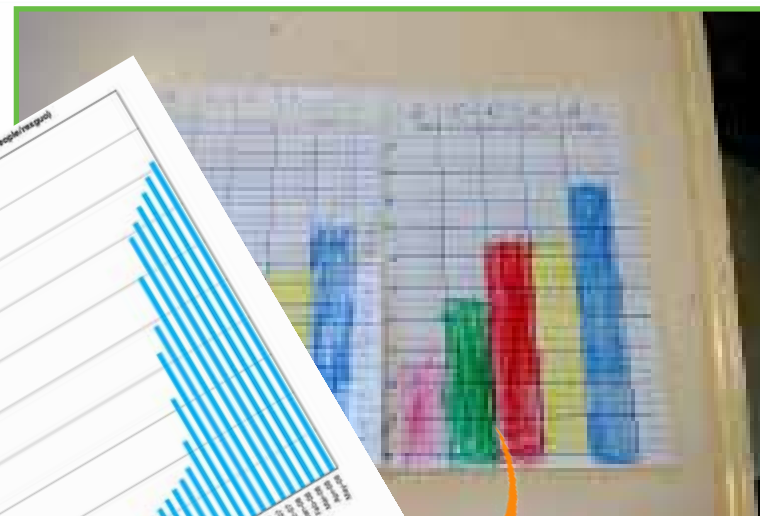
خود را در هر زمینه‌ای که خواستید انتخاب کنید و بیاندیشید! مثلاً خود را تصادفاً به عنوان یک نمونه تصادفی در نظر بگیرید. ببینید در اصل همین امروز چه میوه‌هایی در خانه-تان مصرف کرده‌اید؟ این را به عنوان الگوی مصرف میوه‌ی ایرانی‌ها معرفی کنید. دیدید چقدر راحت است! همه‌ی این‌ها را هم که گفتیم باز نتوانستیم حق مطلب را بیان کنیم! باور کنید! خوبی این روش تازه زمانی مشخص می‌شود که با روش‌های پردردسر قدیمی که نتایج آنها هم خطای زیادی داشت مقایسه شود!

بنازم هوش ایرانی که در اوضاع ویرانی بسازد نیک آماری که انگشت بر دهان مانی و این را خوب می‌دانی که آماری که می‌خوانی ندارد التزام باشد همانی که تو میدانی بود مطلب صحیح و کامل و روشن و نورانی چو این چیزی که می‌خوانی بود آماری ایرانی

شعر از بهنام ذاکر

از مزیت‌های این روش می‌توان به انتخاب نتیجه‌ی آمار قبل از گرفتن آن اشاره کرد! در روش‌های قدیمی اول آمار می‌گرفتند بعد نتیجه را اعلام می‌کردند؛ از این رو ممکن بود نتایج دلخواه خود را بدست نیاورند. اما در این روش در بیشتر مواقع معکوس عمل می‌کنیم! بله درست متوجه شدید. مثلاً می‌خواهیم نتیجه بگیریم بیکاری در کشور کم شده است. کافی است فقط یک استان یا شهر را پیدا کنیم که آمار بیکاری در آن کم شده باشد! در نهایت پیش‌بینی می‌کنیم که در آینده‌ای نه چندان دور می‌توانید گزاره‌هایی مثل «طبق آمار رسمی‌ای که بعداً خواهیم گرفت خوردن مرغ برای انسان ضرر دارد.» را که شاهکار این روش است ببینید!

همچنین از مزیت‌های دیگر این روش راحت شدن کار آمارگیری است. همین الان شما از همان جایی که نشست‌اید بدون اینکه لازم باشد از جایتان بلند شوید، می‌توانید آمار بگیرید! فقط کافی است مورد آمار



معنای

حقیقت را به حقیقتی که مورد نظر است! تغییر می‌دهد. حالا حقیقت مورد نظر چیست؟ برای فهمیدن جواب این سؤال کمی بیشتر بیاندیشید!

همچنین این حقیقت شروط خاصی هم دارد! از جمله این که «آمار باید باعث خوشحالی و امیدواری مردم شود!». این یک گزاره‌ی منطقی است که از بالا رسیده! و باید در گرفتن آمار با استفاده از این روش، از آن پیروی کرد؛ یعنی یکی از حقایق محضی که آمار

شما قرار است به آن برسید خوشحالی و شادمانی مردم است که در واقع نتیجه‌ی آمار شما است. با لحاظ کردن این شرط، شما مجبور هستید که مثبت‌اندیش باشید! راجع به این نوع از مثبت‌اندیشی بحثی ویژه در شماره بعد خواهیم داشت که توصیه می‌کنیم آن را از

فرض کنید فردی را می‌شناسید که با خوردن مرغ مریض شده است. فیلی سریع به این نتیجه برسد که «طبق آمار رسمی خوردن گوشت مرغ برای انسان ضرر دارد»

شاید هنوز ترکیب «حقیقت محض» یعنی اضافه شدن «محض» به «حقیقت»

برایتان کمی عجیب یا بهتر بگوییم تازه باشد. حقیقت که حقیقت است! یعنی یک گزاره یا حقیقت دارد، که در این صورت حقیقت است، یا ندارد که در این صورت حقیقت نیست. بنابراین دیگر واژه‌ی «محض» چیست که به آن اضافه شده؟ در واقع اضافه شدن این واژه،

آمارگیری

به سبک ایرانی

■ محسن صدیقی

یک روز که با دوستان در خانه دانشجویی نشسته بودیم، دیدیم چه جالب، ما همگی از شهرستان آمده‌ایم و در واقع یک نمونه‌ی تصادفی از جامعه‌ی ایران محسوب می‌شویم. گفتیم خب بیاییم واقعیت‌های جامعه‌ی ایرانی را برای مردم روشن کنیم. در اولین قدم دیدیم نصف افراد داخل خانه محسن نام دارند. بلافاصله به این نتیجه رسیدیم که «طبق آمار رسمی گرفته شده نصف مردان ایران محسن نام دارند!». بعد از مدتی متوجه شدیم که روش آمارگیری‌مان گویا قبلاً کشف شده است! مثلاً دیدیم شخصی (احتمالاً!) خودش و فامیل‌ها و دوستان و آشنایانش را که از وضعیت اقتصادی آنها خبر دارد به عنوان یک نمونه تصادفی در نظر می‌گیرد و با اندکی تأمل به این نتیجه می‌رسد که «طبق آمار رسمی گرفته شده در ایران فقیر نداریم!». تازه این آمار شکل رسمی‌تری به خود می‌گیرد وقتی که فرد دیگری هم به همین نتیجه می‌رسد! خب البته معلوم است که همین نتیجه بدست می‌آید! چون این روش یکی از جدیدترین روش‌های آمارگیری (در واقع یکی که نه! جدیدترین روش آمارگیری) در دنیا است و نتایج آن بسیار کارآمد است و می‌توان شالوده‌ی مملکتی را با استفاده از نتایج آن بنا کرد! در واقع چون یک حقیقت



مهرجان انفوگرافیک فارسی

The 1st Persian Infographic Festival

آخرین مهلت ارسال آثار : ۱ آبان ۱۳۹۱

تاریخ برگزاری : ۱۸ آبان ۱۳۹۱



www.infographicfestival.com info@infographicfestival.com

